

پژوهشنامه کتیبه وزبانه



پژوهشگاه زبان فارسی
کتیبه‌ها و متون

فصلنامه علمی پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون
پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
شماره ۲ تابستان ۱۳۹۷ قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

مقالات

سیر تحولات ابرکوه در متون و اسناد کهن / افشنگ پرهیزی راد
بنا در خدمت زبان؛ نگاهی به بازتاب بنا در ادبیات شفاهی و فرهنگ مردم / افشین نادری مزین
کتیبه‌های یونانی از ایران باستان / فیلیپ هویسه
دیجیتال کردن کتاب‌ها به عنوان یک شیء / فلاویو مارتزو
دین هخامنشی / پُردس اکتُر شرُو
برخی از ضرب‌المثل‌ها در بین دامداران سنگسری / بهمن رحیمی

آموزش

دستور زبان آرامی کتاب مقدس - بخش ۲

گزارش

برگزاری همایش بزرگداشت چهارصدمین سال روابط تاریخی ایران و سوئد
نشست تخصصی و رونمایی کتاب نوروزنامه خیام نیشابوری

زبان‌شناسی

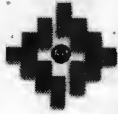
پُردس اکتُر شرُو (Prods Oktor Skjærvø)
کارنامه آدی‌شیر / نادر کریمیان سردشتی

معرفی کتاب

مجموعه کتب مشاهیر خاندان صدر
درباره کتاب «سوسور: راهنمایی برای سرگشتگان»
مطالعاتی در تاریخ‌گذاری اسناد بلخی شمال افغانستان
خداینامه، کتاب شاهان به زبان فارسی میانه
راهنمای زبان‌شناسی فارسی آکسفورد
از کوروش تا سلوکوس، مطالعه‌ای درباره تاریخ هخامنشیان و دوره هلنیستی
ره‌آورد هند؛ برگردان هفت متن پهلوی به فارسی، مقالاتی از صادق هدایت
جلد نخست مجموعه مقالات گروه زبان‌های باستانی و متون کهن
کتابشناسی مطالعات مانوی

معرفی مجله

شماره اول از جلد بیست و سوم مجله نسخ خطی شرقی ۲۰۱۷
شماره پنجم از مجله اینترنتی «دبیر» DABIR



پژوهشکده زبان‌شناسی،
کتیبه‌ها و متون

پژوهشنامه کتیبه وزبانه

پژوهشنامه کتیبه و زبان: فصلنامه تخصصی پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

صاحب امتیاز: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

مدیر مسئول: مهندس سید محمد بهشتی

جانشین مدیر مسئول: دکتر داریوش ذوالفقاری

سردبیر: فرهاد صولت

دبیر تحریریه: افشنگ پرهیزی راد

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

دکتر فریار اخلاقی

افشنگ پرهیزی راد

دکتر خسرو خوانساری

دکتر داریوش ذوالفقاری

دکتر فرح زاهدی

دکتر نادر کریمیان سردشتی

دبیر هنری و عکس: بهمن رحیمی

ویراستار: افشنگ پرهیزی راد

طراح لوگو: اعظم امینی

صفحه آرا: فرهاد صولت

ناشر: مرکز معرفی فرهنگی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

نشانی: تهران، خیابان امام خمینی (ره)، ابتدای خیابان سی تیر، ساختمان پژوهشگاه میراث فرهنگی و

گردشگری، طبقه هم‌کف، پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون

تلفکس: ۶۶۷۳۶۵۸۶-۷

ایمیل: katibehvazaban@gmail.com



www.richt.ir/rcdit

از ناشران محترم دعوت می‌شود به منظور معرفی رایگان در نشریه، دو نسخه از تازه‌های نشر خود را به

دفتر پژوهشکده ارسال نمایند.

«پژوهشنامه کتیبه و زبان» در ویرایش و خلاصه‌کردن مقالات آزاد است.

مقالات

- سیر تحولات ابرکوه در متون و اسناد کهن / افشنگ برهیزی راد، ۳
- بنا در خدمت زبان؛ نگاهی به بازتاب بنا در ادبیات شفاهی و فرهنگ مردم / افشین نادری مزجین، ۱۲
- کتیبه‌های یونانی از ایران باستان / فیلیپ هویسه، ۲۰
- دیجیتال کردن کتاب‌ها به عنوان یک شیء / فلاویو مارتزو، ۲۷
- دین هخامنشی / پردس اُکتر شروو، ۳۹
- برخی از ضرب‌المثل‌ها در بین دامداران سنگسری / بهمن رحیمی، ۵۴

آموزش

- دستور زبان آرامی کتاب مقدس (بخش ۲)، ۵۷

گزارش

- برگزاری همایش بزرگداشت چهارصدمین سال روابط تاریخی ایران و سوئد، ۶۴
- نشست تخصصی و رونمایی کتاب «توروزنامه خیام نیشابوری»، ۶۸

زبان‌شناسی

- پردس اُکتر شروو (Prods Oktor Skjærvø)، ۷۱
- کارنامه آدی شیر / نادر کریمیان سردشتی، ۷۶

معرفی کتاب

- مجموعه کتب «مشاهیر خاندان صدر»، ۸۲
- زبان‌شناسی تا به امروز هیچ اینیشتینی نداشته است: درباره کتاب «سوسور: راهنمایی برای سرگشتگان»، ۸۶
- مطالعاتی در تاریخ‌گذاری اسناد بلخی شمال افغانستان، ۹۱
- «خداینامه»، کتاب شاهان به زبان فارسی میانه، ۹۲
- راهنمای زبان‌شناسی فارسی آکسفورد، ۹۳
- از کوروش تا سلوکوس، مطالعه‌ای درباره تاریخ هخامنشیان و دوره هلنیستی، ۹۴
- «ره‌آورد هند»: برگردان هفت متن پهلوی به فارسی، مقالاتی از صادق هدایت، ۹۶
- جلد نخست مجموعه مقالات گروه زبان‌های باستانی و متون کهن، ۹۷
- کتابشناسی مطالعات مانوی، ۹۸

معرفی مجله

- شماره اول از جلد بیست و سوم مجله نسخ خطی شرقی ۲۰۱۷، ۹۹
- شماره پنجم از مجله اینترنتی «دبیر» DABIR، ۱۰۰

اخبار

- همایش تخصصی «زبان مادری» برگزار شد، ۱۰۱
- پروژه مشترک موزه ملی ایران و طرح کتابخانه دیجیتال میخی (cdli)، ۱۰۶
- تزیینات خطوط کتیبه‌های کوفی در پژوهش‌های محوطه سنگ‌بست فریمان، ۱۰۷
- سایت اینترنتی آموزش زبان فارسی در گرجستان رونمایی شد، ۱۰۸

سیر تحولات ابرکوه در متون و اسناد کهن

افشننگ پرهیزی راد

پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون
پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

از تاریخ بنیاد نهادن ابرکوه آگاهی دقیقی در دست نیست. از منابع تاریخی و جغرافیایی چنین برمی‌آید که این شهر سال‌ها پیش از اسلام وجود داشته است. در میان پنج کوره فارس در دوره ساسانی، کوره یا ولایت اصطخر بزرگترین ولایت فارس بود. این ولایت تمام قسمت شمالی ایالت را دربر می‌گرفت. در آثار جغرافی‌نویسان، ابرکوه بخشی از ولایت اصطخر دانسته شده است. جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی ابرکوه را شهری پر نعمت و بسیار آباد و پر رونق معرفی کرده‌اند. در اوایل قرن ۵ به گواهی سکه‌های موجود خاندان کاکویه که باج‌گذار آل بویه بودند بر ابرکوه حکومت می‌کردند. شغل بیشتر مردم ابرکوه کشاورزی، پیشه‌وری، کارگری، فرش‌بانی، گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی و کرباس‌بافی است. از ویژگی‌های این شهر وجود آبادی‌هایی است که با استفاده از نام‌های ماه‌های شمسی نام‌گذاری شده‌اند.

کلیدواژه‌ها

ابرکوه، متون کهن فارسی، ایران دوره اسلامی.

۱- مقدمه

شهر تاریخی ابرکوه در قرون نخستین اسلامی شهری پرجمعیت و آباد بوده است. چنین به نظر می‌رسد که این شهر در دوره سلجوقی رونق یافته و به شکوفایی رسیده باشد، شکوفایی‌ای که تا پایان دوره مغول و ایلخانی ادامه یافت (Bosworth, ۱۹۶۵). در این روزگار، ابرکوه بر سر راه شریان تجاری مشهوری قرار داشت. شریانی که از خلیج فارس به دریای سیاه می‌پیوست و با عبور از هرمز، کرمان، یزد، کاشان، سلطانیه و تبریز به سوی اروپا می‌رفت و ادویه چین و هند، لاجورد، مشک، صمغ، پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای کرمان، یزد، شیراز و سنگ‌های پرازش را به اروپا می‌رساند و سودی سرشار از آمد و شد بی‌وقفه کاروان‌های ثروتمند به بار می‌آورد. (گذار، ۱۳۱۹). ابرقو این چنین به شهرت رسید اما از پایان قرن ۹ هجری این شهرت رو به زوال نهاد. از سویی امنیت راه‌های ایران که در دوران حکومت مغول تقریباً به طور کامل برقرار بود از میان رفت و سمرقند، پایتخت پر رونق تیمور به صورت مرکز تجاری قدرتمندی درآمد. از سوی دیگر کشف راه دریایی هندوستان توسط پرتغالی‌ها به تجارت میان اروپا و ایران پایان داد، جاده ادویه به سرعت راه افول پیمود و به همراه آن شعبه‌های این راه و نیز شهر ابرکوه به فراموشی سپرده شد (همان، ۲۲۷-۲۲۲). ابرکوه از حملات افغان‌ها در اوایل قرن ۱۲ هجری آسیب فراوان دید و در پایان آن قرن درگیر نزاع زندیان و قاجار شد و بدین‌گونه آخرین آثار روزگار شکوفایی و رونق این شهر نیز از بین رفت. به نحوی که در اواخر دوره قاجار آوازه اغتشاش و بی‌قانونی این شهر همه جا پیچیده بود (Bosworth, ۱۹۶۵). مقاله حاضر، پژوهشی است پیرامون سیر تحول ابرکوه در متون کهن.

۲- کلیات

ابرکوه با طول جغرافیایی ۵۳ دقیقه و ۱۷ درجه و عرض جغرافیایی ۳۱ درجه و ۸ دقیقه و ارتفاع ۱۵۰۰ متر از سطح دریا (فرهنگ جغرافیایی، ۸) در ۷۲ کیلومتری شرق آباده، ۲۷۶

کیلومتری غرب یزد و ۲۹۹ کیلومتری شیراز در نیم راه جاده شیراز - یزد قرار گرفته است (رفیعی، ۵۵۹).

این شهر در جنوب غربی استان یزد قرار دارد و از شمال با کویر یزد و بخش خضرآباد، از جنوب با بخش بوانات، از شرق با بخش نیر شهرستان یزد و نمکزار بزرگ ابرکوه و از غرب با دهستان سورمق شهرستان آباد در استان فارس محدود می‌شود (فرهنگ جغرافیایی، ۷).

ابرکوه ناحیه‌ای است کویری و مسطح که در جلگه‌ای گسترده قرار داشته، رشته کوه‌هایی منفرد مانند اخل، بوانات، علی‌آباد، اعلا، ارنون، قماره، پنج انگشت، گذارسز و پنجون آن را احاطه کرده‌اند (همان جا).

رودهای فصلی در زمان بارندگی در این ناحیه جریان دارد که به باتلاق‌های منتهی به کویر فرو می‌روند (رفیعی، ۵۵۹). هوای آن در تابستان گرم و خشک (تا ۴۰ درجه سانتی‌گراد) و در زمستان سرد (تا ۵ درجه سانتی‌گراد زیر صفر است). میزان بارندگی آن بسیار کم است و به حداکثر ۵۰ میلیمتر در سال می‌رسد. از این رو بیابان‌های این ناحیه پوش گیاهی چندانی ندارد و تنها رستنی‌های بیابانی مانند درختان تاغ و اسکنبیل و گز به طور پراکنده در آنها می‌رویند.

آب مورد نیاز کشاورزی ابرکوه از رشته‌فلات‌های بسیار طولانی و آبپایی که از اطراف سرازیر می‌شود تأمین می‌گردد. از مهم‌ترین فرآورده‌های کشاورزی این شهر می‌توان از گندم، جو، چغندرقتد، پنبه، روناس، دانه‌های روغنی و درختان میوه (توت، گیلاس، سیب، انار، زردآلو و انگور) نام برد (فرهنگ جغرافیایی، ۸).

شغل بیشتر مردم ابرکوه کشاورزی، پیشه‌وری، کارگری، فرشبانی، گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی و کرباس‌بافی است (همانجا). از ویژگی‌های این شهر وجود آبادی‌هایی است که با استفاده از نام‌های ماه‌های شمسی نام‌گذاری شده‌اند مانند: فراغه (فروردین)، اردیبهشت، خضرآباد (خرداد)، تیرک (تیر) مرویبه (مرداد)، شهرآباد (شهریور)، مهرآباد (مهر) و اسفندآباد (اسفند) (ریف، ۱۵۶).

جمعیت ابرکوه در ۱۳۷۴، ۱۷۳۵۱ نفر بوده است (Bosworth، ۶۵).

۳- ابرکوه در متون کهن

۳-۱- گوناگونی و ریشه‌شناسی نام

نام این شهر در منابع گوناگون به صورت‌های مختلفی آمده است. آن را برکوه (مستوفی، ۲۴۵)، آورکوه، ابرکویه (ابن خردادبه، ۶۵) ابرکوه (برهان قاطع، ۸۰)، ورکوه (ابوالفداء، ۳۷۳)، ابرقویه (ابن خردادبه، ۶۵) ابن فقیه، ۱۶؛ ابن حوقل، ۳۳؛ ابن بلخی، ۱۴۷؛ یاقوت حموی، ابوالفداء، ۳۷۳)، ابرقو (ابوالفداء، ۳۷۳؛ یاقوت حموی، ۸۲؛ اصطخری، ۱۱۱؛ برهان قاطع، ۸۰؛ قزوینی، ۱۸؛ جهان‌نامه، ۱۴)، برقویه (مقدسی، ۴۳۷)، ابرقو (عبدالرزاق سمرقندی ۲۲۵؛ اصطخری، ۹۸؛ مستوفی ۱۴۵)، برقوه (حدودالعالم، ۱۳۶) و برقو (اصطخری، ۱۱۲) نامیده‌اند.

جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی برقوه یا ابرقوه را معرب برکوه و ابرکوه به معنای بالای کوه دانسته‌اند. یاقوت حموی در معجم‌البلدان می‌نویسد: «برقوه با های درست. بوسعد آن را چنین ضبط کرد. برخی نیز آن را ابرقویه نویسند. فارسیان آن را ورکوه نامند که به معنای بالای کوه است» (ص ۸۲). ابن خردادبه می‌گوید: «ابرکویه: ابوسعد آن را چنین نوشته و گروهی ابرقویه نویسند و مردم فارس آن را آورکوه به معنای بالای کوه گویند» (ص ۶۵). مستوفی نیز در نزهةالقلوب نام این شهر را ابرقوه آورده و می‌گوید: «در اول در پایان کوهی ساخته بودند و برکوه می‌گفتندی و بعد از آن در صحرائی که اکنون است این شهر کردند» (ص ۱۴۵).

قزوینی آن را قرب‌الجبل معنی کرده، می‌نویسد: «ایرانیان این شهر را درکوه نامند یعنی نزدیک کوه واقع شده و در واقع تپه‌ای بلند در آنجا است» (ص ۱۸).

اما فسایی صاحب فارسنامه ناصری چنین می‌آورد: «در اصل برکوه بود یعنی سفیدکوه الفی بر آن افزودند ابرکوه گردید سپس تصرف عربی در او نمودند، ابرقوه گفتند» (ص ۵-۱۲۴۴).

جغرافی‌نویسان ایرانی از دیرباز زمین را به هفت بخش تقسیم می‌کرده‌اند «بر سیبل هفت دایره، یکی در میان و شش در حوالی: اول از طرف جنوب کشور هندوان است، دوم کشور تازیان، یمن و حبش، سیم کشور شام و مصر و مغرب، چهارم که وسط است کشور ایران زمین، پنجم کشور روم و فرنگ صقلاب، ششم کشور ترک و خزرف، هفتم کشور چین و ما چین و ختای و ختن است» (مستوفی، ۱۹).

اما در آثار جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی تقسیم‌بندی دیگری نیز دیده می‌شود که در آن سرزمین ایران در اقلیم سوم از هفت اقلیم جای دارد. این اقلیم «از شرق شروع می‌شود از شمال چین بگذرد تا به هند و سند می‌رسد، کابل و کرمان و سیستان و فارس و اهواز و قطر و هر دو عراق را دربر دارد. شام و مصر و اسکندریه و برقه و آفریقا را شامل شود. و به ساحل بحر محیط رسیده است (قزوینی، ۱۸).

در دوره ساسانی ایران به چند ایالت تقسیم شده بود که مهم‌ترین این ایالت‌ها ایالت فارس، تختگاه پادشاهان ایران، به شمار می‌رفت. این ایالت در قرون نخستین اسلامی به پنج بخش تقسیم می‌شد که هر بخش را کوره یا خوره می‌گفتند. مارکوارت این تقسیم‌بندی را مربوط به دوره خلفا می‌داند (مارکوارت، ۶۳) اما بارتولد بر آن است که این ایالت در دوره ساسانی نیز به پنج کوره تقسیم می‌شده است (بارتولد، ۲۰۹).

جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی از پنج کوره ایالت فارس نام برده‌اند:

ابن فقیه می‌گوید: «بدین‌گونه فارس دارای پنج خوره و استان شد، استخر و شاپور و اردشیرخوره و دارابگرد و فسا و ارجان» (ص ۱۷۰). مستوفی چنین آورده است: «ولایت بر یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته‌اند چون اردشیرخوره و اصطخر و دارابجرد و شاپورخوره و قبادخوره، و هریک چند ولایت و شهر بوده و هست و حدود آن کوره‌ها به ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است (ص ۱۳۶).

در میان این پنج کوره، کوره یا ولایت اصطخر بزرگترین ولایت فارس بود. این ولایت تمام قسمت شمالی ایالت را دربر می‌گرفت. به طوری که تا زمان حمله مغول یزد و شهرهای اطراف آن در امتداد کویر لوت و ناحیه رودان نیز بخشی از این ولایت به شمار می‌رفت (لسترنج، ۲۹۶). ابن حوقل در این باره چنین می‌گوید: «فارس را پنج ولایت است و پهناورترین و پرشهرترین آنها ولایت اصطخر و کرسی آن نیز اصطخر است که بزرگترین شهر آن ولایت به شمار می‌آید» (ص ۳۴). وی ناحیه یزد را بزرگ‌ترین نوحی ایالت اصطخر دانسته (همان، ۳۶) و می‌گوید: «از مهم‌ترین شهرهای ولایت اصطخر از سوی خراسان کته است و آن حومه یزد و ابرقویه می‌باشد» (همان، ۴۹). مستوفی نیز در نزهةالقلوب چنین گزارش کرده است: «کوره اصطخر از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نیریز در عرض از توابع آن کوره است. اصطخر از اقلیم سیم است» (ص ۱۳۴).

در آثار این جغرافی‌نویسان، ابرکوه بخشی از ولایت اصطخر دانسته شده است (اصطخری، ۹۸؛ ابن بلخی، ۱۴۷). ابن فقیه آن را از روستاهای اصطخر (ص ۱۶)، ابن حوقل از «مهم‌ترین شهرهای ولایت اصطخر» (ص ۴۹، ۳۶) و ابن خردادبه «شهری مشهور در سرزمین فارس از کوره اصطخر در نزدیکی یزد» (ص ۶۵) دانسته‌اند. یاقوت حموی نیز از سویی ابرکوه را «شهری مشهور در فارس از حوزه اصطخر نزدیک یزد» (ص ۸۲) می‌داند و از سویی دیگر چنین می‌آورد: «بوسعد گوید: برقوه شهرکی است از بخش‌های اصفهان در بیست فرسنگی آن. پس اگر او اشتباه نکرده باشد باید گفت این جدا از ابرقوه فارس است» (همانجا). وی از ابرقوه دیگری نیز یاد کرده است و آن دهکده‌ای است آباد با حدود ۷۰۰ تن سکنه در نزدیکی نیشابور (مشترک، ۱۹).

ابرکوه تا زمان ناصرالدین شاه به جز دوره‌هایی کوتاه که بخشی از عراق عجم (برهان قاطع، ۸۰) و یا کرمان (Bosworth, 65) به حساب می‌آمد از توابع استان فارس بود (مصطفوی ۳۳۱-۳۲۷). این شهر در این دوره از استان فارس

جدا و جزء استان اصفهان شد (فسایی، ۱۲۴۵). در اواخر دوره قاجار ابرکوه بخشی از استان یزد (دهخدا، ۳۰۹؛ مصطفوی ۳۳۱-۳۲۷) به حساب می‌آمد. پس از آن این شهر مجدداً به استان فارس ملحق شده بخشی از شهرستان آباده به شمار می‌رفت تا این که در سال ۱۳۷۲ ش. از استان فارس جدا و از توابع استان یزد شد.

۳-۳- راه‌ها

از دیرباز راه شیراز به نیشابور (ابن خردادبه، ۴۰)، راه شیراز به یزد، که همان راه خراسان بود (اصطخری، ۱۱۵؛ ابن حوقل، ۵۲) و راه شیراز به اصفهان (اصطخری، ۱۱۶؛ ابن حوقل، ۳۳) از ابرکوه می‌گذشته است.

به نوشته جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی، این شهر در ۳۹ (Bosworth, 64)، ۳۶ (ابن حوقل، ۵۲)، ۴۴ (اصطخری، ۱۱۵) و ۵۱ (ابن خردادبه، ۴۰) فرسنگی شیراز؛ در ۲۸ (Bosworth, 64)، ۳۰ (اصطخری ۱۱۶-۱۱۵؛ ابن حوقل، ۵۲) و ۴۳ (ابن خردادبه، ۴۰) فرسنگی یزد و در ۲۰ فرسنگی اصفهان (یاقوت حموی، ۸۲؛ Bosworth, 64) قرار داشته است. ابرکوه بر سر راه یکی از شعب عمده جاده‌ای واقع بود که در دوره مغول راه معروف کاروانی بوده و از خلیج فارس تا دریای سیاه کشیده شده بود (گدار، ۲۴-۲۳).

۳-۴- آب و هوا

جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی فارس را به دو منطقه گرم (جروم) و سرد (صرود) تقسیم می‌کردند (لسترنج، ۲۶۵). این دو منطقه را خطی فرضی که از غرب به شرق امتداد داشت از یکدیگر جدا می‌ساخت (همان، ۸-۲۶۷).

«زمین پارس را قسمت نهاده‌اند بر یک خط از ارجان تا نوبندجان تا کازرون تا آخر خوره بر حدود سیف تا کارزین تا رم و دارابگرد تا فرج و تارم هر چند از ناحیت جنوب گرمسیر است و ناحیت شمال سردسیر (اصطخری، ۱۱۸).

«سرزمین فارس به‌وسیله خطی که از نزدیک ارجان به

نوبندجان و از آنجا به کازرون و جره، آنگاه بر حدود سیف تا کارزین منتهی می‌شود و سپس امتداد آن به زم و دارابجرد تا فرج و تارم کشیده می‌شود به دو منطقه تقسیم می‌گردد: قسمتهایی که در جنوب واقعند گرمسیر و قسمتهای شمال سردسیرند» (ابن حوقل، ۵۵).

این جغرافی‌نویسان ابرکوه را که در شمال این خط فرضی واقع است منطقه‌ای سردسیر دانسته‌اند (اصطخری، ۱۱۸؛ فسایی، ۱۲۴۵؛ ابن حوقل، ۵۵) اما برخی دیگر از جغرافی‌نویسان علاوه بر نواحی گرم و سرد به ناحیه‌ای با آب و هوای معتدل نیز قائل‌اند (مقدسی، ۴۲۱). مستوفی آب و هوای ابرکوه را معتدل گزارش کرده است (ص ۱۴۶). ابن بلخی نیز در فارسنامه چنین آورده است: «هوای آن معتدل است و پاره‌ای از هوای یزد خشک‌تر و آب آن هم روان باشد و هم کاریز و غله بوم است و میوه بسیار باشد و جائی خوش است و آب و هوا درست و هیچ جنسی دیگر از آنجا نخیزد و آبادان است» (ص ۱۴۷).

ابرکوه منطقه‌ای است با بارندگی بسیار کم. مشهور است که اگر جل الاغ ابرکوه از باران تر شود تمام فارس را آب می‌گیرد (فسایی، ۱۲۴۵).

۳-۵- جمعیت

در منابع قدیمی از جمعیت ابرکوه به طور دقیق سخنی به میان نیامده است. یاقوت حموی جمعیت شهر را ۷۰۰ تن دانسته است (ص ۸۳)، اما از اصطخری نقل می‌کند که شهر بارو دارد و پر مردم است و به اندازه یک‌سوم اصطخر است (ص ۸۲). ابن حوقل نیز ابرکوه را شهری فراخ نعمت و پر از ازدحام با وسعتی نزدیک به یک سوم اصطخر دانسته است (ص ۵۰). در سال ۱۲۵۳ ق. ابرکوه نزدیک به ۱۰۰۰ باب خانه داشته است (شیروانی، ۶۱). به نوشته مصطفوی (ص ۳۳۰) به نقل از سیاحت‌نامه جنوب ایران در ۱۲۵۶ ق. ابرکوه دارای ۴۰۰۰ خانوار بوده است. اما فسایی به حدود ۳۰۰۰ باب خانه و چندین مسجد و مدرسه و کاروانسرا در آنجا اشاره کرده است (ص ۱۲۴۵).

به گزارش جغرافی‌نویسان، ابرکوه شهری است بارودار با بناهایی درهم بیچیده (یاقوت حموی، ۸۲) با طاق قوسی (Bosworth, 64) که عمدتاً از خت و گل و چوب ساخته شده است (فسایی، ۱۲۴۵). ابن حوقل ابرکوه را شهری مستحکم با بناهایی درهم آمده و اغلب همچون بناهای یزد درازشکل گزارش کرده است (ص ۵۰).

در اطراف این شهر بقایای بناهایی به چشم می‌خورد که قدمت برخی از آنها به پیش از اسلام می‌رسد اما اغلب آثار تاریخی به جا مانده در آن متعلق به دوره سلجوقی و ایلخانی است (Bosworth, 64).

جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی به ویژه از دو بنا به دفعات یاد کرده‌اند. نخست مسجد جامع در حدفاصل دو شهر قدیم و جدید که قدمت آن به پیش از دوره مغول برمی‌گردد (Bosworth, 64).

ابن بلخی در فارسنامه از این مسجد یاد کرده است (ص ۱۴۷). مقدسی نیز در این باره چنین آورده است: «برقوه مستحکم است و محصن با آبادی‌هایی بلاانقطاع بسکنه بسیار دارد و دارای مسجد جامعی است زیبا و ممتاز» (ص ۴۳۷) و دیگر مقبره‌ای به نام طاوس الحرمین که متعلق است به حسن بن کی‌خسرو (متوفی به سال ۷۱۸ هجری قمری) و همسرش بی‌بی عایشه ملک‌خاتون (Bosworth, 64). مستوفی درباره این بنا چنین آورده است: «و از مزارات اکابر در آنجا طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مسقف می‌گردانند خراب می‌شود تا به مرتبه‌ای که سایه‌بان کرباس نیز نمی‌پذیرد» (ص ۱۴۶).

از دیگر بناهای مهم ابرکوه می‌توان از گنبد علی (عالی) نام برد که قدمتش به سال ۴۴۸ برمی‌گردد و در زمره کهن‌ترین و منحصر به فردترین برج‌های آرامگاهی ایران است (Bosworth, 65). این بنا آرامگاهی است تمام ساخته شده از سنگ و هشت گوشه که گنبدی به شکل نیمکره بر فراز آن نهاده شده است. گنبد عالی مقبره عمیدالدین شمس‌الدوله نوه نصر بن حسن بن

۳-۷- باورها

جغرافی‌نویسان دوره اسلامی پدیده‌هایی شگفت‌انگیز را به ابرکوه نسبت داده‌اند. یکی از این شگفتی‌ها به نقل از ابن جغرافی‌نویسان تپه‌ای است بلند از خاکستر که در بیرون شهر قرار داشته است. گروهی آن را بازمانده آتش نمرود می‌دانند که برای سوزاندن حضرت ابراهیم برافروخته شده بود (اصطخری، ۱۳۱-۲؛ جهان‌نامه، ۱۴۲۰).

ابن حوقل در این باره چنین گزارش کرده است: «در نزدیکی ابوقویه تپه‌های خاکستر چون کوه‌هایی بزرگ وجود دارد که صعود و نزول آن یک میل است و گروهی برآنند که اثر آتش نمرود است و این خطاست زیرا نمرود کنعانی بود و نمرودیان در بابل مسکن داشتند» (ص ۶۴). اما ابن فقیه آورده است: «گویند ابراهیم (ع) از مردم استخر بوده است و گویند بل از دهکده‌ای که آن را ابرقویه خوانند» (ص ۱۷۰).

گروهی دیگر نیز این تپه خاکستر را بازمانده آتشی می‌دانند که کیکاوس پادشاه کیانی به منظور آزمایش بی‌گناهی پسرش سیاوش برپا کرده بود (قزوینی، ۱۸). یاقوت حموی می‌نویسد: «من در کتاب مجوسان، ابستاق (اوستا)، چنین خواندم که سعاد دخت تبّع که همسر کیکاوس بود عاشق کیخسرو پسر او شد و این را با وی در میان نهاد و او نپذیرفت، پس به پدر او شکایت برد که پسرت مرا خواستار شده است، کیخسرو برای دفاع از خود آتشی بزرگ در ابرقوه فراهم کرده گفت: اگر من از این گناه پاک باشم آتش مرا نخواهد سوخت و اگر چنانکه این زن گوید من خیانت کرده باشم آتش مرا خواهد خورد، پس خود را به میان آتش انداخت و تندرست از آن بیرون آمد و آتش به او آسیب نرسانید و از آن تهمت مبری شد» (یاقوت حموی، ۸۲-۳).

وی همچنین از اصطخری نقل می‌کند که: «در میان شهر تپه‌ای از خاکستر هست که مردم می‌پندارند بازمانده آتشی است که برای ابراهیم افروخته شد و خدا آن را برایش گلستان

کرد. و این تپه را مردم کوه ابراهیم نامند» (هان، ۸۲). یاقوت در ادامه چنین می‌نویسد: «ابراهیم(ع) سرزمین فارس را ندید و بدانجا درنیامد و آتش او در کوثاربا بود که در سرزمین بابل است. من در کتابی دیگر خواندم که ابراهیم به ابرقوه درآمد و مردم را از به کار بردن گاو در شخم زدن بازداشت پس این مردم تاکنون با گاو شخم نمی‌کنند، هر چند در آنجا گاو بسیار است» (همان، ۸۳). قزوینی نیز در آثارالبلاد چنین روایتی را درباره شخم زدن زمین ذکر کرده است (ص ۱۹).

از دیگر شگفتی‌هایی که جغرافی‌نویسان درباره ابرکوه نقل کرده‌اند «این است که باران مگر بسیار کم در شهر فرود نیاید و فقط در خارج شهر باران آید. گویند حضرت ابراهیم خلیل‌الله دعا کرده که باران در داخل شهر ابرقوه نمی‌بارد» (قزوینی، ۱۹).

۳-۸- اقتصاد

جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی ابرکوه را شهری پر نعمت و بسیار آباد و پر رونق معرفی کرده‌اند. (ابن بلخی، ۱۴۷؛ یاقوت حموی، ۸۳) در آن دوره ابرکوه به واسطه قرار داشتن در مسیر چندین راه اصلی کاروان‌رو یکی از مراکز مهم تجارت به شمار می‌رفته است، از این رو گرچه مناطق مجاور شهر بی‌درخت و لم یزرع بوده اما آذوقه از سایر مناطق به آنجا آورده می‌شده است.

ابن حوقل در این باره می‌نویسد: «این شهر ناحیه‌ای بی‌آب و گیاه و درخت است و در اطراف آن و حتی دورتر از آن باغ نیست، با این همه فراخی نعمت و ارزانی دارد» (ص ۵۰). اصطخری نیز چنین آورده است: «ابرقو (برو) شهر است پر نعمت و هیچ درخت ندارد، از دور آرند و نعمت فراوان بود» (ص ۱۱۲). اما به گواهی آثار جغرافیایی کهن، ابرکوه شهری آباد و خرم با آب روان، کشتزار و دامداری بوده است (یاقوت حموی، ۸۳). ابن بلخی می‌گوید: «و آب آن هم روان باشد و هم آب کاریز و غله بوم است و میوه بسیار باشد و جایی خوش است و هوا و آب درست و هیچ جنسی دیگر از آنجا نخیزد و آبادان است»

(ص ۱۴۷). فسایی مهم‌ترین محصولات کشاورزی این شهر را گندم، جو، پنبه، روناس، گل رنگ که تخم آن را خشک‌دانه می‌گویند، خشخاش، چغندر و هویج می‌داند (ص ۱۲۴۵).

در این شهر پنبه نیکویی به عمل می‌آمده (مستوفی، ۱۴۶) که از آن پارچه‌های نخی برای صادرات بافته می‌شده است. اصطخری می‌گوید: «و از یزد و ابرقوه جامه‌های پنبه خیزد و حریر» (ص ۱۳۴).

مستوفی حقوق دیوانی ابرکوه و ولایتش را صد و چهل هزار و چهارصد دینار ذکر کرده است (ص ۱۴۶).

۳-۹- تاریخ

از تاریخ بنیاد نهادن ابرکوه آگاهی دقیقی در دست نیست. از منابع تاریخی و جغرافیای چنین برمی‌آید که این شهر سال‌ها پیش از اسلام وجود داشته است. در برخی از منابع به وجود این شهر به هنگام پادشاهی کیکاوس (دومین پادشاه از سلسله کیانیان) اشاره شده است (یاقوت حموی، ۸۳-۸۲؛ قزوینی، ۱۹). لشکریان اسکندر در حمله به ایران از راه ابرکوه گذشته و به بیابان یزد که بعداً خطه یزد شد، رسیده‌اند (کاتب، ۲۴). در زمان خلافت عثمان، سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک برای فتح خراسان از ابرکوه گذشته و یزد را فتح نموده‌اند و از آنجا به خراسان رفته‌اند (همان، ۵۲-۵۳).

در اوایل قرن ۵ ق. به گواهی سکه‌های موجود خاندان کاکویه که باج‌گذار آل بویه بودند بر ابرکوه حکومت می‌کردند. در سال ۴۳۵ ق. ابو کالیجار علاءالدین کاکایه که بر یزد حکومت می‌کرد به جنگ متحد سابق ظهیرالدین ابومنصور فرامرز پسر علاءالدوله محمود کاکویه حاکم اصفان رفت و ابرکوه را از او گرفت.

در سال ۴۴۳ ق. طغرل مؤسس سلسله سلجوقی اصفهان را از ابومنصور فرامرز گرفت اما به جبران آن حکمت یزد و ابرکوه را به وی بخشید (Bosworth, 64). خاندان کاکویه تا میانه سده ۶ ق. بر یزد و توابع (ابرکوه) حکومت داشتند و با آمدن اتابکان یزد برافتادند (رفیعی، ۵۶۰).

می‌دانیم که در این دوره در ابرکوه یک خانواده دیلمی یا مازندرانی دیگر به نام فیروزانی‌ها وجود داشته‌اند که در اصل از اشکور در طبرستان آمده بودند چرا که در سال ۴۴۸ ق. در ابرکوه کهن‌ترین اثر باقی‌مانده یعنی گنبد علی متعلق به عمیدالدین شمس‌الدوله ابوعلی هزاراسپ فیروزانی، بنا شده است. ظاهراً ابرکوه در دوره سلجوقیان رونق یافته بوده یعنی همان زمان که مقبره پیر حمزه سبزیپوش بنا شد که هنوز هم پابرجاست و این کشفیابی در دوره مغول و ایلخانی ادامه یافته است (Bosworth, 65).

نام ابرکوه از اواخر قرن ۷ و در طول قرن ۸ ق. مکرراً در تاریخ آل مظفر آمده است. در ۶۹۴ ق. شرف‌الدین امیر مظفر، بزرگ خاندان آل مظفر که نزد مغولان محترم بود، به خدمت غازان خان درآمد و نزد جانشین وی سلطان محمد الجایتو (وفات ۷۱۶ ق.) نیز از احترام برخوردار بود. از این روی الجایتو، فرمان نگهداری راهنمای اطراف یزد از حدود اردستان تا کرمانشاهان و از هرات و مرو (مروست) تا ابرکوه را با حکومت میبد به وی داد (خواندمیر، ۳-۲۷۴؛ ستوده، ۱-۶۰-۱۲۲). پس از وی امیر مبارزالدین محمد (وفات ۷۶۵ ق.) مؤسس دولت آل مظفر نیز مورد توجه سلطان محمد الجایتو و سلطان ابوسعید (۷۳۶ ق.) قرار گرفت و جانشین پدر شد و نگهداری راه‌های مزبور به او واگذار گردید (همانجا).

در سال ۷۴۳ ق. شهر ابرکوه به دست ملک اشرف و ایمرزاده یلغی باستی غارت شد و عده‌ای از مردم به اسرات درآمدند و شهر ویران گشت (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۸۴؛ حافظ ابرو، ۲۱۷).

پس از امیر مبارزالدین پسر وی، شاه شجاع (وفات ۷۸۶ ق.) به حکومت رسید و در سال ۷۶۰ ق. حکمترانی اصفهان و ابرکو را به برادر خود شاه محمود (۷۷۶ ق.) سپرد (فسایی، ۳۰۸).

در سال ۷۶۳ ق. با اختلافی که بین شاه شجاع و شاه محمود درگرفت، عمال شاه شجاع بر آن شدند که درآمد ابرکوه را که به شاه محمود تعلق داشت، تصرف کنند. از این روی شاه محمود نیریز کوشید در اصفهان و ابرکوه دولتی مستقل پدید

آورد اما با وساطت مولا معین‌الدین معلم یزدی نویسنده تاریخ مواهب الهی بین آنان پیمان صلح بسته شد و دیری نپایید که شاه محمود به یزد لشکر کشید و آن شهر را به جای ابرکوه تصرف کرد (کتبی، ۶۶؛ فسایی ۳۰۹).

در سال ۷۶۵ ق. خواجه جلال‌الدین توران‌شاه (وفات ۷۸۷ ق.) که یکی از ممدوحین حافظ است و بعدها در ۷۷۰ به وزارت شاه شجاع منصوب شد حاکم ابرکوه بوده است. در همین سال شاه محمود عزم شیراز کرد. شاه یحیی والی یزد به طمع ناحیه‌ای ابرکوه به وی پیوست. شاه محمود ۱۱ ماه شیراز را محاصره کرد تا شاه شجاع تصمیم به مصالحه گرفت. برادران با هم ملاقات کردند و قرار نهادند که شاه شجاع به جانب ابرکوه رود (فسائی، ۳۱۰-۳۰۹؛ کتبی ۸۹-۸۴).

شاه شجاع سلطان زین‌العابدین به حکومت رسید، ولی با مخالفت بزرگان خاندان مظفری مواجه گردید و به ناچار حکومت ابرکوه را به سلطان ابوزید (وفات ۷۹۲ ق.) پسر امیر مبارزالدین محمد واگذار (اقبال، ۴۳۶؛ ستوده، ۱-۲۲۰). در دوره ملوک شبارنکاره سید پهلوان مهذب خراسانی بر ابرکوه حکومت داشت. وی از جانب امیر تیمور گورکانی (وفات ۸۰۷ ق.) نیز بر ابرکوه حکومت می‌کرد (ستوده، ۱-۲۲۹) و در روزگار شاه شجاع و سپس پسر وی سلطان زین‌العابدین نیز مدتی بر حکومت آنجا باقی ماند (رفیعی، ۵۶۰)، اما پس از چندی شاه یحیی فرزند برادر شاه شجاع ابرکوه را از پهلوان مهذب بازگرفت و وی را کشت و به امیر محمد قورچی سپرد (کتبی، ۱۲۶). اندکی بعد شاه منصور برادر شاه یحیی به ابرکوه لشکر کشید و آن شهر را تصرف کرد (رفیعی، ۵۶۰). مدتی بعد، لالم قورچی از جانب امیر تیمور به داروغگی ابرکوه نامزد شد. در آغاز سلطنت صفویه، در حدود ۹۱۰ ق. رئیس محمد کزهی که از ملازمان شیخ علی بیگ حاکم ابرکوه بود، با فریب و نیرنگ وی را از شهر بیرون کرد و خود حکومت آنجا را برعهده گرفت. شیخ علی بیگ به یزد رفت و لشکری فراهم آورد و به منظور پس گرفتن ابرکوه به این شهر حمله برد، اما شکست خورد. شاه اسماعیل صفوی نیز پس از به سلطنت رسیدن و فتح فارس وی

فتح‌علی‌خان افشار والی و سردار فارس و معصوم‌علی‌خان نایب فارس برادر فتح‌علی‌خان افشار به عزم جنگ با صالح‌خان از شیراز به سوی ابرکوه رفتند (فسایی، ۵۸۷).

در ۱۱۷۳ ق. کریم‌خان زند به ابرکوه و یزد و از آنجا به شیراز رفت (رفیعی، ۵۶۱). در ۱۲۰۸ ق. لطفعلی‌خان زند که با آغامحمدخان قاجار در جنگ بود، ابرکوه را تصرف کرد. آغامحمدخان محمدحسن‌خان قاجار قویونلو معروف به دوداغ را به ابرکوه فرستاد. وی قلعه ابرکوه را محاصره کرد اما دریافت که لطفعلی‌خان ابرکوه را به نصرالله‌خان سپرده و پس از گذشتن از یوانات و اصطهبانات قلعه داراب را تصرف کرده است. چن محاصره ابرکوه به طول انجامید از سوی آغامحمدخان فرمان رسید که ابرکوه را گذاشته به سوی لطفعلی‌خان بشتابد (فسایی ۶۵۶-۶۵۵).

کتابنامه

۱- فارسی

ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش علی‌نقی بهروزی، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۴۳.

ابن حول، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.

ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی، تهران، ۱۳۷۱.

ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.

اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، ۱۳۶۴.

بارتولد، و.، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب‌زاده)، چاپخانه اتحادیه تهران، تهران، ۱۳۰۸.

را در حکومت ابرکوه باقی گذاشت. عالم‌آرای صفوی می‌نویسد که رئیس محمد از جانب سلطان مراد ترکمان به حکومت ابرکوه رسیده بود و شرح می‌دهد که هنگامی که سلطان مراد از شاه اسماعیل صفوی شکست خورد، به این شهر پناه برد و رئیس محمد کهری مخدوم خود را مورد احترام قرار داد، اما وقتی دید که نمی‌تواند در مقابل شاه اسماعیل مقاومت کند، وی را تحویل او داد. شاه اسماعیل نیز به جبران این خدمت رئیس محمد را در حکومت ابرکوه باقی گذاشت (صص ۶-۸۵).

در سال ۹۱۰ ق. شهر ابرکوه که در تصرف رئیس عیسی پسرعم محمد کهری بود به دست غازیان ذوالقدر فتح شد. رئیس را درون قفس کردند، به شیراز بردند و به قتل رساندند (فسایی، ۳۷۱). در سال ۹۸۵ ق.، سرزمین ابرکوه و یوانات به تیول قلی‌سلطان افشار درآمد و پس از وی به فرزند او یوسف سلطان رسید. در سال ۱۱۳۵ محمود افغان پس از تصرف اصفهان، ابرکوه را تصرف و ویران کرد.

در حدود ۱۱۳۷ ق. سیداحمد فرزند میرزا ابوالقاسم از نوادگان شاه سلیمان صفوی که به هنگام سلطنت شاه تهماسب دوم از وی رنجیده بود، به ابرکوه رفت و نامه‌های جعلی با مهر شاه تهماسب خطاب به امرا و فرمانداران فارس صادر کرد و خود را سلطان نامید که از وی اطاعت کنند و به نزد وی بشتابند. امرا و فرماندهان فارس نیز در ابرکوه به حضور وی آمدند (فسایی، ۵۰۲).

زیردست خان والی شیراز در نزدیکی شیراز به مقابله وی شتافت و وی را شکست داد. سیداحمد به جانب ابرکوه گریخت، مردم شهر پس از آگاهی از جعلی بودن فرمان شاه تهماسب او را گرفته حبس کردند (فسایی، ۵۰۲).

در سال ۱۱۴۹ ق. نادرشاه افشار (وفات ۱۱۶۰ ق.) از راه ابرکوه به هزاره‌جات و قندهار لشکر کشید. ابرکوه را بعدها جهانشاه میرزا، حاکم آذربایجان از جانب شاهرخ غارت کرد (رفیعی، ۵۶۱).

در زمان سلطنت شاهرخ فرزند نادرشاه افشار، صالح‌خان بیات، و میرزامحمد کلانتر با سپاهی از یزد به ابرکوه آمدند و

بکران، محمدبن نجیب، جهان‌نامه، به قلم برشچفسکیف
 فرهنگستان علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۶۰.

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش خانابا
 بیانی، تهران، ۱۳۵۰.

حدودالعالم، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری،
 تهران، ۱۳۶۲.

خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد
 معین، کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۲.

خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی،
 تهران، ۱۳۶۲.

دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، جلد اول، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا،
 مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

رفیعی، علی، «برقو»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دوم،
 مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۶۸.

ستوده، حسینعلی، تاریخ آل مظفر، تهران، ۱۳۶۲.

شریف، عبدالرحیم، تاریخ و جغرافیای شهرستان آباده، تهران،
 ۱۳۴۵.

شوایتس، پاول، جغرافیای تاریخی فارس، ترجمه کیکاوس
 جهانداری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

شیروانی، زین‌العابدین، بستان‌السیاحه، تهران، ۱۳۱۵.

عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۵۰.

عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین، مطلع سعدین و مجمع بحرین،
 به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳.

فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران، جلد
 ۸۲، آباده، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، ۱۳۷۲.

فسایی، حاج‌میرزااحسن حسینی، فارسنامه ناصری، تصحیح و
 تحشیه از دکتر منصور رستگار فسایی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر،
 تهران، ۱۳۶۷.

قزوینی، ذکریا ابن محمد ابن محمود، آثار البلاد و اخبارالعیاد،
 ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار)، مؤسسه علمی اندیشه جوان،
 تهران، ۱۳۶۶.

کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به کوشش عبدالحسین نوایی،

تهران، ۱۳۳۵.

گدار، آندره و دیگران، آثار ایران، جلد ۳-۴، ترجمه ابوالحسن
 سروقدمقدم، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد،
 ۱۳۷۱.

لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی،
 ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران،
 ۱۳۶۴.

مارکوارت، یوزف، ایرانشهر بر مبنای جغرافیایی موسی خورنی،
 ترجمه: دکتر مریم میراحمدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۳.

مستوفی، حمداله بن ابی‌بکر بن محمد بن نصر، نزهةالقلوب، به
 کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۶.

مصطفوی، سیدمحمدتقی، اقلیم پارس، انجمن آثار و مفاخر
 فرهنگی و نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۵.

مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم
 فی معرفةالاقالیم، به کوشش دخویه، مطبعه بریل، لیدن، ۱۹۰۶.

یاقوت حموی بغدادی، ابوعبدالله، برگزیده مشترک، ترجمه
 محمدپروین گنابادی، مرسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

معجم‌البلدان، جلد اول - بخش نخست، ترجمه دکتر علینقی
 منزوی، سامان میراث فرهنگی کشور، (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۸۰.

۲- لاتین

Bosworth, C.E., "ABARQUH",
 Encyclopaedia Iranica, Vol.1, Routledge
 & Kegan paul, Londn, Boston and Henley,
 1982.

بنا در خدمت زبان؛ نگاهی به بازتاب بنا در ادبیات شفاهی و فرهنگ مردم

افشین نادری مزجین

پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

با مهر و دل‌تنگی به یاد زلیخا نظری داشلی‌برون

چکیده

در جوامع سنتی شیوه خانه‌سازی نیز مانند اشکال متنوع فرهنگ مردم چون اصطلاحات، صورت‌های گفتاری و آوازی ادبیات شفاهی، هنرهای بومی آیین‌ها و مراسم و دیگر عادات و سنت‌ها از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود. مسکن متحرک نوعی مسکن ویژه ایلات و عشایر است و دامدارهای کوچ‌نشین در آن می‌زیند؛ و امروز به‌جز در مواردی محدود و عشایر در قشلاق اقدام به ساخت خانه‌های ساکن که گاهی منطبق بر معماری مساکن متحرک است زده‌اند که مصالح آن عموماً چوب، گل، سنگ و ... است. در این نوشته ویژگی‌های مشترک مساکن متحرک شمال با نگاهی به بنا در افسانه و خیال ارائه خواهد شد. این مقال بیشتر در نظر داشت به واژگان و اصطلاحات و صورت‌های فرهنگ مردمی در مساکن جوامع ایلی بپردازد.

کلیدواژه‌ها

ادبیات شفاهی، بنای متحرک، زندگی‌عشایری، بنای خیالی، افسانه، لایایی‌روایی.

سه نوع بنا داریم؛ بنای غیرمتحرک، بنای متحرک و بناهای خیالی و این سه نوع بنا در ایران در میان مردم مناطق مختلف و اقوام بسیار هر کدام معماری خود را دارند؛ البته بنای خیالی را باید از این ساختمان‌های وابسته به کالبد مادی جدا کرد. خانه و بنا همیشه و در همه‌جا عنصری فرهنگی است و با انواع صورت‌های فرهنگی از قبیل آیین و مراسم، زبان‌های محلی و ادبیات شفاهی و همه تظاهرات و تغییرات اجتماعی فرهنگی در ارتباط است مثلاً می‌توان به تخته قابو کردن عشایر و گریز بعضی از طوایف شاهسون به آن سوی مرز و یا تغییر شیوه معیشت از ایلی - عشایری به روستایی و اشاره کرد و از همه جذاب‌تر نگاه سنتی و درعین‌حال مدرن و نیمه مدرن مردم به خانه و عادات‌ها و خرق عادت‌هاست. به‌غیراز این‌ها بنای خیالی نیز در فرهنگ مردم تشخیص ویژه دارد. پرسش این است چقدر نگاهمان را برای دیدن بنا - این صورت فرهنگی، اجتماعی - آماده و تجهیز کرده‌ایم.

این سه نوع بنا در چندین فضای فرهنگی از فضاهای شهری گرفته تا فضاهای روستایی و ایلی - عشایری و همین‌طور فضاهای مقدس آیینی تا فضاهای افسانه‌ای طبقه‌بندی می‌شوند. البته بنای سومی پرواضح است که در نزد اهل نقل و روایت و یا بچه‌های خیال ورز و یا پژوهشگران ادبیات شفاهی سروکار دارند. این مقاله تأملی است بسیار کوتاه به مسکن و سپس نگاهی کمی مفصل‌تر به مساکن متحرک شمال ایران (شاهسون‌ها سنگسریان و ترکمن‌ها) و نیز برداشتی خام‌دستانه از بنای خیالی در پایان؛ که بیشتر پرداختن به آن را موکول می‌کنیم به تهیه یادداشت‌های بیشتر از مطالعات گسترده‌تر هرچند هر چه قدر در این موضوع بیشتر مطالعه کنیم بیشتر به عمق کاری می‌بریم.

در مطالعات فرهنگی مطالعه خانه‌های شهری در فضاهای ویژه بسیار دشوار است. هرچند امروزه در میان انسان‌شناسان شهری هستند انسان‌شناسانی که در این حوزه کار می‌کنند.

مسکن متحرک

ملاحظاتاتی چند دربارهٔ ویژگی‌های مشترک مسکن متحرک در شمال ایران

مسکن متحرک نوعی مسکن ویژهٔ ایلات و عشایر است و دامدارهای کوچ‌نشین از آن استفاده می‌کنند و امروزه استفاده از آن به‌جز در مواردی معدود، محدود به استفاده از آن در ییلاقات است و عشایر در قشلاق اقدام به ساخت خانه‌های ساکن که گاهی منطبق بر معماری مسکن متحرک است زده‌اند که مصالح آن عموماً چوب، گل، سنگ و ... است. خانه‌های ثابت عشایر کوچنده از نظر معماری با خانه‌های روستاییان کشاورز یکجانشین تفاوت دارد و اصولاً در درون محوطه‌ای بزرگ‌تر از معمول بدون دیوارچینی ساخته شده‌اند که این محوطه بزرگ مانند حیاط درعین حال برای هر خانواده شناخته شده است و متعلق به آن خانوادهٔ دامدار است و از مجموعه‌های مجزا تشکیل شده است که محل زندگی دام، عموماً محصور با چیغ (čiq) نوعی دست بافته از نی و حتی گاهی اوقات در این محوطه از چادر، (سیاه‌چادر)، آلاچیق یا اوی نیز استفاده می‌شود. در میان ترکمن‌ها شکل ثابت اولیهٔ خانواده‌های دامدار کوچ‌نشین آلاچیق است.

مسکن متحرک حاصل زندگی شبانی است

«شبانان به علت کوچ مداوم برای چرای دام‌ها در مراتع، بدیهی است که نمی‌توانند به معماری توجهی داشته باشند، در عوض در کار بر روی فرآورده‌های پشمی و کار بر روی چرم، در بافندگی، در سوزن‌دوزی و از این دست تبحر پیدا می‌کنند.» (باستید، ۱۹۱۰) و مشابهت‌ها ثابت کرده است که در فراسوی تفاوت فرهنگ‌ها، زندگی اقتصادی مشابه اقوام متفاوت به‌صورت تجلیات مشابهی در کار ساختن بنا و صورت‌های هنری آن خود را باز می‌نمایاند.

فروبینیوس (Frobenivs) مردم‌شناس آلمانی نظریه‌ای را دو بار، مطرح کرد که حاصل تنوع هنر را با انواع شیوه‌های

در جامعه فرهنگی سنتی که در ذیل به آن خواهیم پرداخت: شیوهٔ خانه‌سازی نیز، مثل ادبیات شفاهی، مراسم، عادات و دیگر گونه‌های فولکلور، از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود (سادات اشکوری، ۱۳۸۰، ۸) و تا زمانی که مردم از آن استفاده می‌کنند زنده و کاربردی است و دیگر نتواند به کار بیاید و مردم و اهالی جامعه ببینند که جایگزین بهتری برای آن هست... مردم ابتدا به دنبال رفع نیازهای مادی‌شان هستند و پس از برآورده شدن نیازهای زندگی و قرار گرفتن در وضعیتی فارغ از غم نان و نیازهای زیستی آنگاه به نیازهای روحی، رنگ نمه شعر آواز بازی دست بردن در زیبایی‌ها و تزیین بنا دست می‌زنند. در بناهای متحرک که پیشینه‌ای چندین هزارساله دارد انسان در کنار دام و مرتع پر سبزه از زیباترین و رنگارنگ‌ترین زیراندازها، تزیینات و مخده‌ها و رختخواب‌پیچ‌ها استفاده می‌کردند. امروز مراتع خشک شده‌اند یا در حال خشک شده‌اند؛ وقتی رودها و آبگیرها و سراب‌ها و چشمه می‌خشکند عشایر دامشان را به دلال می‌فروشند و بناو خانه‌ای که خود و نیاکانشان عمری در آن زیسته‌اند؛ در گوشه خانه بی‌قواره شهری می‌پوسد و از بین می‌رود مگر مردم‌شناسی برای موزه‌ای آن را خریداری کند و کیسه‌ای برنج در قبالش بدهد. زمانی که کاربردی است زنده می‌ماند و وقتی از دور خارج می‌شود که...

«سخن گفتن از مسکن کار ساده‌ای نیست. تنوع آب‌وهوا، معیشت و آداب‌ورسوم و ... سبب شده است که مسکن نیز به اشکال گوناگون درآید و با عناصر فرهنگی پیرامونش درآمیزد، هم از این‌رو گاهی هر مجموعه از این قبیل مسکن آن چنان پیچیده است که نیاز به پژوهش جداگانه دارد. این پیچیدگی که اشاره شد، نه تنها در نگرش سطحی بل در مواردی که عناصر گوناگون فرهنگی مثل اعتقادات، نوع معیشت، عوامل طبیعی و ... با مسکن درمی‌آمیزد، بیشتر به چشم می‌آید. در چنین حالی چه‌بسا نیاز باشد برای بررسی یک خانهٔ روستایی، تمامی گونه‌های فرهنگی مورد بررسی قرار گیرد.» (سادات اشکوری، ۱۳۸۰، ۶)

پ. چادرهای بدوی (بادیه‌نشین)

همان سیاه‌چادر است که در میان تعدادی از اقوام ایرانی رایج است و وجه مشترک، دیرک‌های عمودی نگه‌دارنده است که گاهی دوشاخه هستند و یک دیرک افقی در خریشته تشکیل می‌گردد و پوشش ضخیمی که از نوار بافته‌شده از پشم بز دوخته شده و به رنگ سیاه درآورده شده روی اسکلت چوبی چادر کشیده می‌شود. طایفه‌های لر و بختیاری و عشایر طارم چنین چادرهایی دارند برخی از عشایر دیوار دورتادور چادر را با نی چیت یا تجیر حصیرنشین می‌پوشانند و به هنگام گرمای هوا آن را برمی‌دارند تا راه گذر هوا در درون چادر باز شود. در زمستان هم برای گرم نگاه‌داشتن فضای درون چادر در چاله‌ای که در زمین کنده‌اند، آتش می‌افروزند

اکثر لوازم مسکن متحرک و لوازم داخل آن توسط زنان ایلات و عشایر بافته و ساخته می‌شود. تنها تیرک‌های چوبی هستند که آن‌ها را یا بخاران ماهر سنتی تهیه می‌کنند و یا در مواردی کار دست مردان باتجربه است.

برپایی و برچیدن مسکن متحرک اکثراً فعالیتی زنانه است که آن‌هم با همیاری و کمک اهالی به همدیگر صورت می‌گیرد و مردان در بخش‌هایی از کار به زنان یاری می‌رسانند.

مسکن متحرک برخلاف مسکن ثابت در یک اندازه‌ای ثابت نیست و بزرگ و کوچک دارد و بنا به تعداد خانواده و جمعیت خانواده و ثروت آن‌ها تعیین می‌شود.

در درون مسکن متحرک امکان جدا کردن بخش یا بخش‌هایی از آن با پارچه اضافی در مراسم و آیین خاص وجود دارد که عروس یکی از آن‌هاست هرچند در کنار هر مسکن متحرک، اندام دیگری از مسکن متحرک کوچک‌تر چون مسکن متحرک موقت چوپانی، حجله‌گاه، مسکن متحرک چوپانی و غیره وجود دارد.

همه مسکن متحرک نقطه‌ای مرکزی دارند که برای اینکه

زندگی اقتصادی جامعه‌ها همبسته می‌داند و درواقع در جامعه‌های شبانی مظاهر فرهنگی مادی و غیرمادی زندگی را حاصل مشارکت پررمزوراز (Mystique) انسان با طبیعت (در اینجا دست و احشام) می‌داند. (باستید، ۱۹۳۰)

تصویر نمادین گنبدوار

بی‌گمان تصویر نمادین گنبدوار آسمان برای کوچندگان پیوسته در حرکت ایده‌ای مناسب بود تا مسکن خود را به گونه چادر یا خانه‌هایی دایره‌ای شکل برپا کنند. (هوهنه‌گر، ۱۳۹۳) نک به ترکیبات چادر لاجورد، چادر کحلی، چادر نیلی و چادر نیلگون.

سه نوع مسکن موقت یا متحرک داریم:

- چادرهای چوبی
- کلبه‌های بربری
- چادرهای بدوی

الف. چادرهای چوبی

این چادرها بسیار استادانه طراحی شده است و از نوع چادرهای ترکمن‌ها و شاهسون‌هاست است که به دلیل نزدیکی از لحاظ قبیله‌ای و منطقه‌ای با یکدیگر شباهت بسیار زیادی دارند و از لحاظ جزئیات اختلاف چندانی ندارند.

ب. کلبه‌های بربری

کومه‌های بلوچی از این دست هستند. به دلیل فقر بسیار ابتدایی است. این کلبه‌ها از دیرک‌های نازک که از شاخه‌های داز (نخل وحشی) که در محل موجود است و با خم کردن و شبکه مبنای کردن آن‌ها یک اسکلت گنبدی شکل ساخته و روی آن را با حصیر و علف می‌پوشانند و محکم می‌بندند و وسایل درون چادرها نیز بسیار ساده و محقرانه است.